



تقريرات دروس خارج فقه

حضرت آيت الله سيّد محمد رضا مدرّسي طباطبائي يزدى (دامت برکاته)

سال تحصيلي ۹۶-۱۳۹۵

جلسه هشتاد و يك؛ شنبه ۱۳۹۶/۱/۲۶

مناقشه‌ی مرحوم امام علیه السلام در استدلال به روايت خالد بن الحجاج

مرحوم امام علیه السلام در استدلال مثل محقق تستری علیه السلام به روايت خالد بن الحجاج برای اثبات بطلان بيع «ما

۱. كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج ۲، ص ۳۶۸:

الإشكال برواية خالد بن الحجاج

منها: رواية خالد بن الحجاج قال قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): الرجل يجيء فيقول «اشتر هذا الثوب وأربحك كذا وكذا». قال أليس إن شاء ترك، وإن شاء أخذ؟ قلت: بلى. قال لا بأس به، إنما يحلّل الكلام، ويحرّم الكلام.

بدعوى أن قوله (عليه السلام) إن شاء ترك إلى آخره، كناية عن عدم تحقّق بيع ملزم عرفاً، وفي مقابله ما إذا سلب الاختيار منه، والمراد به تحقّق البيع الذي هو ملزم عرفاً، فتدلّ على أن بيع ما ليس عنده باطل.

وفيه: أن الظاهر من السؤال هو الأمر باشتراء ثوب خاصّ وإعطاء ربح، وفيه احتمالات، كان الاستفصال لأجلها، كاحتمال أن الأمر بالاشتراء للأمر، وإعطاء الثمن من الدلّال: إمّا بالاشتراء بضمن كلّى على الأمر، وأداء دينه بأمره قرضاً عليه، أو بالاشتراء بضمن شخصي بعد الاقتراض له بواسطة أمره، والاحتمال الأوّل أقرب. وكاحتمال أن الأمر بالاشتراء للدلّال ليشتري منه الأمر.

ومعلوم أنه على الاحتمال الأوّل يحرم الربح؛ لأنّه ربا محرّم. وعلى الاحتمال الأخير يكون البيع الثاني بيع مرابحة، وهو صحيح، والربح حلال. فقوله (عليه السلام) أليس إن شاء ترك استفصال عن أن البيع كان للأمر بأمره، فحينئذٍ ليس له الاختيار في الترك والأخذ، بل لا بدّ له من الأخذ، أو كان للدلّال، فلأمر أن يأخذ ويترك.

فأجاب: بأنّ له ذلك؛ أي كان البيع للدلّال. فأجاب (عليه السلام): بأنّه لا بأس به.

وهنا احتمال آخر، وهو أن البيع للدلّال، لكنّ لما أمره بالاشتراء وعده بالربح، أزمه الدلّال بالاشتراء منه وإعطاء الربح، فكان البيع مكرهاً عليه باطلاً، وحرّم الربح.

أمّا الاحتمال المتقدّم الذي يكون به محطّ الاستدلال، ففي غاية البعد والسقوط؛ لعدم شاهد له فيها، إلّا أن يراد بالاشتراء البيع، وبالترك والأخذ الردّ والقبول، ولما كان ذلك في الأصيل، يكون كنايةً عن بطلان البيع رأساً ودليلاً على حلّية الربح في المعاملة بعد التملك، وهو كما ترى.

ولو سلّم ذلك، لكن دلالتها في هذا الاحتمال على بطلان البيع قبل التملك، تنتهي على أن يكون المراد بقوله: «أربحك كذا وكذا» هو الأرباح في البيع منه بأكثر من قيمته السوقية؛ لتكون الزيادة ربحاً.

لیس عنده»، مناقشاتی دارند که برای سهولت مطلب، محصل فرمایش ایشان را به بیان دیگری ذکر می‌کنیم:

مرحوم امام علیه السلام در مجموع پنج احتمال نسبت به این روایت مطرح می‌فرماید که فقط یک احتمال آن به صورت فی الجمله مدعای محقق تستری علیه السلام را اثبات می‌کند، ولی مرحوم امام علیه السلام می‌فرماید این احتمال خلاف ظاهر روایت بوده و قابل اخذ نیست، اما بنابر هر یک از احتمالات چهارگانه‌ی دیگر، روایت نمی‌تواند مستمسک محقق تستری علیه السلام باشد.

احتمال اول این‌که: مقصود آمر از عبارت «اشترت هذا الثوبَ وأربحك كذاً وكذاً»، این است که آقای دلال آن پارچه را برای آمر بخرد، آن هم به ثمن کلی؛ یعنی بیع برای آمر است و ثمن هم کلی است، منتها مقصود این است که آقای دلال فعلاً پول مبیع را قرضاً علی‌الآمر از خودش پرداخت کند و بعداً آقای آمر علاوه بر ادای قرض - مثلاً صد درهم - مقداری هم به عنوان سود به او پرداخت کند.

احتمال دوم این‌که بیع برای آمر باشد و ثمن هم شخصی باشد، منتها مقصود آمر این است که آقای دلال وکیل است آن ثمن شخصی را از قبیل او استقراض کند، و بعداً آمر علاوه بر ادای قرض، مثلاً ده درهم به او سود بدهد.

مرحوم امام علیه السلام می‌فرماید معلوم است براساس این دو احتمال، سودی که آقای دلال می‌برد ربای محرم است؛ زیرا دلال مثلاً صد درهم - چه به نحو کلی و چه به نحو شخصی - به آمر قرض داده بود و آمر بعداً علاوه بر آن صد درهم باید مثلاً ده درهم به عنوان سود بپردازد، پس قرض ربوی بوده و حرام است. سپس مرحوم امام می‌فرماید از بین این دو احتمال، احتمال اول اقرب است که درست هم می‌فرماید.

مثلاً: اشترى من الدال الثوب الخاص بعشرين، مع كون قيمته في السوق عشرة، فاشترى الدال بعشرة من كيسه فسلم إليه، فأخذ العشرين بعد وجدانه، ففي هذا الفرض لو أجاب: بحرمة الربح، لم يكن لها وجه إلا بطلان البيع الأول، وعدم صحة لحوق الإجازة به.

لكن هذا الاحتمال بعيد؛ لأن الظاهر - مع الغرض عما تقدم هو أن الأرباح بعد اشتراء الدال، و عليه تكون حرمة الربح لأجل الربا، لا لبطلان البيع الأول، فلو اشترى من الدال ثوباً معيناً بعشرة، و اشترى من السوق بعشرة من كيسه، ثم ردّ إليه و طالب بالربح، كان الربح لأجل تأخير ثمنه، و هو ربا، فالحكم بحرمة الربح التي هي محط السؤال لا يلازم بطلان البيع.

فحصل من جميع ذلك: أن الدلالة على البطلان تبين على خلاف ظاهر في خلاف ظاهر.

ثم إنه قد مرّ في المعاطاة شطر حول قوله (عليه السلام) إنما يحلّل الكلام، و يحرم الكلام.

و زيدك هاهنا: أن الأقرب بحسب ظاهر الرواية على ما تقدم، أن البيع الثاني - أي بيع الدال ما اشترى لنفسه من الأمر محلّل للربح؛ فإنه بيع مرابحة، أي أن البيع يوجب الربح، لا تأخير الثمن.

و الظاهر أن المراد اندراج المقام في قوله (عليه السلام) إنما يحلّل الكلام لا فيه و في قوله (عليه السلام) و يحرم فلا حاجة إلى التوجيه بما ذكرنا سابقاً، و لا بما أفاده الشيخ الأعظم (قدس سرّه) ممّا هو بعيد بجميع احتمالاته، و الأمر سهل.

احتمال سوم این که مقصود آمر از عبارت «أَشْتَرِ هَذَا الثَّوْبَ وَ أُرْبِحَكَ كَذَا وَ كَذَا» این باشد که مأمور، پارچه را برای خودش بخرد و بعداً مرابحه به آمر بفروشد؛ مثلاً مأمور پارچه را به صد درهم برای خود بخرد و بعداً به صد و ده درهم به آمر بفروشد. معلوم است که بیع طبق این احتمال صحیح است؛ چرا که بیع مرابحه‌ای صحیح است.

عبارت «إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ» هم اشاره به این است که اگر بیع به نحو احتمال اول و دوم باشد که دلال در حقیقت به امر آمر و برای او خریده باشد، در این صورت آمر باید أخذ به بیع کند و دیگر اختیاری برای ترک أخذ ندارد و زیاده هم ربا و حرام است. اما اگر بیع به نحو احتمال سوم باشد یعنی مأمور برای خودش خریده باشد و سپس به آمر فروخته باشد، در این صورت آمر مختار است که أخذ به بیع کند و یا این که ترک کند، و چنین بیعی مرابحه بوده و بیع و سود آن مانعی ندارد.

احتمال چهارم آن است که بیع برای دلال واقع شده باشد، اما چون آمر امر به بیع کرده و به دلال وعده‌ی ربح داده بود، لذا او را ملزم به خرید و اعطای ربح می‌کند؛ یعنی بیع مرابحه‌ای را به گردن آمر می‌گذارد. طبق این احتمال معلوم است که بیع اکراهی بوده و ربح هم حرام است. و عبارت «إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ» هم دیگر معنا ندارد، چون اختیار آمر سلب شده و مکروه است، پس بیع و بالتبع سود آن حرام است.

هیچ یک از این احتمالات چهارگانه، با مقصود محقق تستری رضی الله عنه سازگاری ندارد و اثبات نمی‌کند که بیع قبل از تملک، بما هو بیع باطل و حرام است، بلکه یا به خاطر ربا حرام است - یعنی احتمال اول و دوم - یا به خاطر اکراه حرام است که احتمال چهارم باشد. طبق احتمال سوم هم که بیع اصلاً باطل نمی‌باشد، بلکه صحیح است.

مرحوم امام رضی الله عنه در ادامه می‌فرمایند: احتمال پنجمی در روایت وجود دارد که فی الجمله می‌تواند سازگار با استدلال محقق تستری رضی الله عنه باشد و آن این که: عبارت «إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ» کنایه از این باشد که اگر بیعی که ملزم است عرفاً، اتفاق نیفتاده باشد مانعی ندارد، اما اگر بیع ملزم عرفی اتفاق افتاده باشد و آمر دیگر عرفاً مختار نباشد، در چنین جایی بیع باطل است. بنابراین اگر مراد از عبارت «إِنْ شَاءَ تَرَكَ وَ إِنْ شَاءَ أَخَذَ» این احتمال باشد، روایت دلالت بر مدعای محقق تستری می‌کند؛ زیرا مدعای محقق تستری رضی الله عنه هم این بود که اگر بیع قطعی قبل از تملک محقق شود - ولو بعد از تملک اجازه کند - چنین بیعی رأساً باطل است.

اما مرحوم امام می‌فرمایند این احتمال پنجم بسیار بعید است و شاهی از روایت بر آن وجود ندارد «فی غایة البعد و السقوط، لعدم الشاهد له فیها». و التزام به این احتمال مستلزم ارتکاب دو خلاف ظاهر است.

خلاف ظاهر اول این که مراد امر از «اشتر» در این روایت «بعنی» باشد - «بعنی هذا الثوب و اربحک کذا و کذا» - و مراد از «إن شاء ترک و ان شاء أخذ» قبول یا ردّ باشد. بنابراین معنای روایت این می‌شود که امر به دلال می‌گوید این ثوب را مثلاً به صد و ده درهم به من بفروش و خودت کمتر بخر، که چنین بیع مباحه‌ای است، و چون قبول و ردّ هر دو از جانب اصیلین است، پس طبق اصل اولی باید بیع صحیح باشد، اما چون روایت دلالت بر بطلان چنین بیعی می‌کند، پس وجهی برای بطلان باقی نمی‌ماند مگر این که بگوییم چون بایع قبل از این که مالک شود مبیع را فروخته، لذا معامله‌ی او باطل است. ولی «اشتر» به معنای بیع باشد، خلاف ظاهر است.

خلاف ظاهر دوم این که مراد از «اربحک کذا و کذا» ربح در ضمن معامله‌ی اول باشد؛ یعنی بیع اول مباحه‌ای باشد و دلال ابتدا مبیع را به بیشتر از قیمت سوقیه به امر بفروشد و سپس به قیمت سوقیه از مالک اصلی بخرد و تحویل امر بدهد، پس سودی که دلال می‌خواهد ببرد در ضمن معامله‌ی اول است. و اگر در این فرض حکم به حرمت ربح شود، وجهی ندارد إلا وقوع بیع قبل از تملک توسط امر، و این همان مدعای محقق تستری رحمته الله است.

اما همان‌طور که گفتیم این احتمال مستلزم دو خلاف ظاهر است؛ زیرا این که «اشتر» به معنای «بعنی» باشد خلاف ظاهر است. هم‌چنین عبارت «أربحک کذا و کذا» ظهور در این دارد که ربح، بعد الاشتهار است؛ نه در ضمن بیع اول؛ یعنی امر به مأمور می‌گوید فلان ثوب را با پول خودت بخر و به همان قیمت به من بفروش و فلان مبلغ به تو سود می‌دهم، و این زیادتی که بعد الاشتهار واقع می‌شود، ربا بوده و حرام است.

پس حرمت ربح، به خاطر رباست نه به خاطر بطلان بیع اول. بنابراین اگر دلال پارچه را به ده درهم به امر بفروشد و سپس پارچه را به ده درهم از مال خودش از بازار بخرد و تحویل امر بدهد و به خاطر تأخیر ثمن، مقداری سود بگیرد، این ربح ربا بوده و حرام است.

اما اگر دلال ابتدا مبیع را به امر بفروشد و سپس به همان قیمت از مالک بخرد و به امر تحویل دهد و طلب سود هم نکند، و یا این که از ابتدا بیع مباحه کرده باشد - یعنی از ابتدا مبیع را به صد و بیست درهم به امر فروخته و بعد به صد درهم خریده باشد و تحویل امر داده باشد - این روایت اگر دلالت بر صحت

چنین بیعی نداشته باشد، دلالتی بر بطلان آن ندارد.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی